

محور بجنورد-گلستان دوباره روی خط مرگ

پدر و مادر دو کودک؛ قربانیان جدید جاده مرگ

محمد آگاهی



صبح روز گذشته محور بجنورد -گلستان موسوم به جاده مرگ یک زوج حدود ۴۰ ساله را مقابل چشمان فرزندان شان به کام مرگ برد تا ۲ قربانی دیگر بر تعداد قربانیان این محور طی امسال افزوده شود. به گزارش ایرنا، سانحه رانندگی صبح شنبه در محور بجنورد- جنگل گلستان موجب کشته شدن پدر و مادر ۲ کودک شد که صدای ناله و شیون کودکان، شاهدان این صحنه دلخراش از جمله ماموران پلیس راه را به گریه انداخت.

بنا بر گزارش خبرنگارما، این حادثه در حالی رخ داد که ۳ روز پیش از آن جاده مرگ ۲ نفر را به کام مرگ برد و ۷ نفر را راهی بیمارستان کرد. چندی پیش نیز در پی برخورد دو خودرو در این جاده ۴ نفر زنده زنده در آتش سوختند. این تصادف در محدوده ای رخ داد که پیشرفت پروژه ۴ بانده هر نفر در این جاده بیش از ۲ میلیارد تومان سرمایه مادی از بین می رود و سرمایه های معنوی نیز جای خود را

بی ثمری از دواج لجوجانه

در خانواده ای فروتمند به دنیا آمدم و با توجه به بیماری که در کودکی داشتم هر آن چه از پدر و مادرم می خواستم برایم مهیا می کردند و به نوعی لوس بار آمده بودم.

پسر جوان با گفتن این جملات افزود: این اخلاق بد در من نهادینه شده بود تا این که به سن جوانی رسیدم و پس از دوستی خیابانی با یک دختر به خانواده ام برای ازدواج با او اصرار کردم. خانواده ام از دواج با دختری که حاضر به دوستی خیابانی با من شده بود مخالف بودند اما من پایم را در یک کشش کرده بودم

و می گفتم روشنگ تنها دختری است که می خواهم با او ازدواج کنم. بالاخره پس از کش و قوس های فراوان پدر و مادرم راضی شدند به خواسته من تن بدهند.

خیلی احساس خوشبختی می کردم اما هنوز مدت زیادی از ازدواج مان نگذشته بود که تفاوت های فرهنگی میان خانواده من و

همسر آشکار شد و او سر ناسازگاری با پدر و مادرم گذاشت به گونه ای که پس از مدتی با آن ها قطع رابطه کرد و این در حالی بود که من به دلیل نداشتن کار، هزینه مخارج زندگی ام را از پدرم می گرفتم.

این ماجرا ادامه داشت تا این که روزی هنگام بحث سر خانواده ام صبرم سرآمد و به همسر

سیلی زدم. با این اقدام من، او قهر کرد و به خانه پدرش رفت. تصور این بود که به زودی باز می گردد ولی با دیدن احضاریه دادگاه برای طلاق، خشک ام زد. او را خیلی دوست داشتم اما با اصرار، سر این موضوع کوچک طلاق گرفت و پس از گذشت حدود یک سال با آن که امیدوار بودم دوباره راضی به ازدواج با من می شود متوجه شدم با فرد دیگری ازدواج کرده است.

پس از این ماجرا تا مدت ها امیدي برای زندگی نداشتم اما موفق شدم خودم را پیدا کنم. پس از گذشت چند سال با کمک خانواده ام با دختری آشنا شدم و با او ازدواج کردم و صاحب فرزند شدم و از زندگی ام بسیار راضی هستم.

عبرت

صدیقی

روزی که برای دوستش واسطه شد تا کار ساختمانی را شروع کند گمان نمی کرد دوستش مقابل چشمانش پرپر و او به واسطه معرفی اش برای انجام این کار، مقصر شناخته شود. او ۵ سال پس از وقوع این حادثه مشکلات و ناراحتی های زیادی را تحمل کرد و امسال محکوم به ۲ ماه حبس شد تا ستاد دیه به دادش برسد و او را از این محصه نجات دهد. او پس از آزادی از زندان پاسخگوی خبر نگار مای می شود.

به چه جرمی و چند وقت حبس کشیدی، آیا اعتیاد داشتی؟

بیش از دو ماه به خاطر پرداخت دیه به زندان افتادم. از ۱۵ سالگی مصرف کننده مواد سنتی بودم.

شغل ات چه بود و چند فرزند داری؟

کاشی کار بودم و از این طریق توانستم تشکیل خانواده بدهم و صاحب ۳ فرزند شوم.

به چه دلیل به زندان افتادی؟

همه چیز از یک سهل انگاری و البته مصرف ناس توسط دوستم شروع شد. بعد از مدت ها کارگری بالاخره استاد کاشی کار شدم. اوایل چند کار کوچک با قیمت ارزان انجام دادم تا به نوعی معرف کارم شود. روزی سر یک کار بودم که شاگردم به دلایلی سر کار حاضر نشد.

چون دست تنها بودم از دوستم که دست به کمچه بود خواستم کمک ام کند و او قبول کرد. او اخر کار بود که صاحب کارم به من گفت چون استاد کار قبلی نما و کاشی کاری ساختمانم را ناتمام رها کرده است من آن ها را انجام دهم.

بعد از این ماجرا روزی که برای گرفتن دستمزد کار قبلی ام به صاحب کارم مراجعه کردم از من خواست سیمان کاری ساختمان را هم انجام دهم، چون سیمان کاری در تخصص من نبود از دوستم خواستم آن را انجام دهد ولی او با قیمت پیشنهادی صاحب کارم موافقت نکرد تا این که با پدر میانی من صاحب کارم پیشنهاد روزمزد داد که دوستم قبول کرد. صاحب کارم اصرار داشت به خاطر در پیش بودن بارندگی او اهل سیمان کاری و بعد نمای ساختمان انجام شود. چون بیکار بودم از دوستم خواستم از صاحب کار بخواهد کار گر نگیرد و من را معرفی کند و او هم قبول کرد.

نزدیک به ۲۵ روز در آن جا مشغول سیمان کاری بودیم تا این که صاحب کار از ما خواست یک استاد کار دیگر را اضافه کنیم تا هر چه زودتر کار تمام شود. من از پسر دایی ام خواستم که چند روزی با ما همکاری کند تا کار زودتر تمام شود و او هم این کار را کرد. ناگفته نماند دوست مرحومم ناس استفاده می کرد.

روز حادثه کار در حال اتمام بود و دوستم به همراه پسر دایی ام روی داربست مشغول سیمان کاری بودند و من هم از پایین برای شان سیمان (ملات) با قرقره بالا می



فرستادم. نزدیک ظهر شد و چند متر بیشتر کار نمانده بود که من از دوستم خواستم زودتر کار را تمام کنیم تا کار به شیفت بعد از ظهر نرکشد.

در همین حین دوستم از من خواست بالا بروم و اطراف لوله بخاری و هواکش را با آجر بپوشانم تا روی آن را سیمان کنند. من با یک سطل سیمان بالا رفتم که دیدم داربست خیلی شل شده و تخته های زیر پای هر دو استاد می لرزند. اول به آن ها تذکر دادم مواظب باشند که آن ها

تجربه کاری شان را به رخ من کشیدند و خندیدند. در همین حین دیدم دوستم در حال پیچیدن یک بسته ناس است که به او گفتم در این ارتفاع بالا استفاده از ناس خطرناک است چون عضلاتش را شل می کند و سرش گیج می رود. دوباره دوستم تجربه کارش را به رخ من کشید و تاکید کرد که اولین بارش نیست که ناس مصرف می کند. بعد از رد و بدل شدن این صحبت ها از پله ها

پایین رفتم تا کمی سیمان (ملات) بیاورم . هنوز چند قدم از پله ها پایین ترفته بودم که ناگهان صدای داد و فریاد شنیدم و سریع به محل برگشتم تا به خاطر همسایه ها به آن ها تذکر بدهم سر و صدا نکنند که با صحنه وحشتناکی روبه رو شدم. پسر دایی ام به من گفت دوستم از روی داربست سقوط کرد اما فکر کردم شوخی می کند و زمانی که پایین را نگاه کردم دیدم دوستم در گوشه ای از باغچه حیاط افتاده است و نفس های آخرش را می کشد. سریع با پسر دایی ام بالای سرش حاضر شدیم . او هنوز نفس می کشید که با کمک همسایه ها یک پتو روی او انداختم. اورژانس سر صحنه حاضر شد و بعد از احیای اولیه مصدوم را به بیمارستان منتقل کردند. وقتی مصدوم را به بیمارستان رساندیم از پسر دایی ام

خواستم به خانواده اش خبر دهد اما او از ترس مقصر شناخته شدن در این حادثه این کار را نکرد. من با ترس و لرز خانواده اش را در جریان گذاشتم. متأسفانه دوستم بر اثر شدت جراحات وارد شده فوت کرد. خانواده دوستم به سویم حمله ور شدند و حسابی من را تنگ زدند که با کمک افسر حاضر در صحنه توانستم از دست آن ها خلاص شوم. بعد از این اتفاق هولناک خانواده دوستم به خاطر این که من معرف او بودم مرگش را از چشم من می دیدند به خاطر همین از دستم شکایت کردند.

چه شد که در این ماجرا محکوم شدی؟

بعد از شکایت خانواده دوست مرحومم صاحب کار من را به عنوان پیمان کار معرفی کرد و دادگاه به خاطر معرف بودن من را به همراه صاحب کار مقصر معرفی کرد. البته به خاطر مصرف مواد قیافه ام غلط انداز شده بود و از ترس خیلی توانستم از حق دفاع کنم. مرحوم هم به خاطر سهل انگاری بیش از پنجاه درصد در این حادثه مقصر شناخته شد. دادگاه من را در این حادثه به پرداخت ۲۸ میلیون تومان دیه به خانواده شاکی محکوم کرد که به خاطر نداشتن توان پرداخت یک جادیه قسط بندی شد.

در همین کش و قوس دفترچه خدمت گرفته بودم و به خدمت سربازی رفتم، یک سال نگذشته بود که به خاطر این که توان پرداخت اقساط دیه را نداشتم به دادگاه مراجعه کردم. بعد از این اتفاق به خاطر رضایت ندانن خانواده شاکی به زندان افتادم.

چطور شد که از زندان آزاد شدی؟

نزدیک به دو ماه در زندان بودم و در این مدت خیلی بابت دوری از خانواده و همچنین مشکلات زن و بچه هایم عذاب کشیدم و پدر همسر و همچنین مادرم مخارج زندگی مان را می دادند. به خاطر نداشتن توان پرداخت دیه از ستاد دیه کمک خواستم و وقتی دیدند پاک شده ام با کمک مسئولان زندان، ستاد دیه مبلغ ۲۰ میلیون تومان را متقبل شد. به خاطر نپرداختن اقساط به موقع، دیه به بیش از ۳۰ میلیون تومان رسیده بود. خانواده قربانی وقتی دیدند آه در بساط ندارم حاضر شدند با دریافت ۲۰ میلیون تومان رضایت دهند و از پشت میله های سرد نجات یافتم.

حرف آخرت چیست و چه تصمیمی برای آینده ات گرفته ای؟

اول این که به دنبال گرفتن یک وام اشتغال زایی هستم تا با آن یک کار و کاسبی راه بیندازم چون به خاطر این اتفاق از کار بنایی متنفر شده ام. تصمیم گرفته ام سه کار انجام دهم؛ یکی این که هر سال در جشن گلریزان که برای زندانیان می گیرند شرکت کنم هر چند کمک ام در حد هزار یا صد هزار تومان باشد تا هیچ پدری پشت میله ها حبس نکشد. دوم این که در هیچ کاری دخالت نکنم تا چنین بلایی سرم نیاید و سوم و از همه مهم تر این که تحت هیچ شرایطی مواد مصرف نکنم.

چنگی بر تارِ خاطره

فرش ستاره کویریزد
www.setarehkavir.com

آدرس شعبه بجنورد: بلوار امام خمینی — چهارراه قیام

شماره تماس: ۳۲۲۳۴۸۹۴ — ۳۲۲۲۴۰۸۷ — ۰۵۸

آدرس شعبه قوچان : خیابان شهید مطهری (بازار مشهد) روبروی بانک کشاورزی

شماره تماس: ۴۷۲۲۸۵۴۵ — ۰۵۱ — ۰۹۱۵۵۸۱۴۲۷۲